

پس از کلمه خدا کلمه حق شاید بیش از همه کلمات در کتب مختلف بکار رفته و مورد توجه بشر قرار گرفته و معنی و تفسیر شده است.

در کلیه مآخذ مذهبی و حقوقی کلمه حق مکرر آمده است و در فلسفه و منطق و حقوق و در بسیاری از مباحث دیگر کلمه حق مورد بحث قرار گرفته است. فرهنگ‌نویسان هر یک بنا به سلیقه خود و دید خاصی که داشته‌اند کلمه حق را تعریف و تفسیر کرده‌اند.

آقای دکتر تقی تفضلی دانشیار گروه فرهنگ و تمدن اسلامی در این مقاله در باره آنکه حق چیست و چه معانی و مفاهیم مختلف دارد بحث کرده‌اند.

امیدوار است این مقاله مورد توجه قرار گیرد.

« مقالات و بررسیها »

دکتر تلی تفضلی

دانشیار گروه فرهنگ و تمدن اسلامی

تحقیق و بررسی درباره معنای مفهوم کلمه "حق"

حق چیست - تحول لغوی حق - پیدایش حق - حق انفرادی و اجتماعی - انسان مدنی بالطبع است - واجب قانونی و وجدانی - حق استرزاق - آیا حق طبیعی و موضوعی را میتوان تعریف کرد.

در بعضی از علوم ، حق بطور اصلی یا استطرادی در ردیف مسائل علم یا ضمن آن شرح و تفسیر شده از آن جمله است : علم اخلاق، معانی و بیان ، منطق ، فلسفه ، فقه ، حقوق ، علوم اجتماعی ، لغت و غیره .

حق در هر یک از علوم مذکور متناسب با موضوع آن علم تجزیه و تحلیل و تعریف و تحدید میشود . تحقیق کامل پیرامون حق و تعریف و تحدید آن در یک عنوان امکان ندارد . آنچه در این مقاله مختصر مورد نظر میباشد عبارت است از توجیه ادبی معنی و مفهوم کلمه حق ، حق چیست ، چگونگی پیدایش آن ، نخستین حقی که به انسان تعلق می گیرد ، شرح و توضیح برخی از اقسام آن، تقسیم

حق به طبیعی و موضوعی ، و اینکه آیا تعریف حق موضوعی امکان دارد یا ندارد و مسائل دیگری از همین قبیل که یاد گردید.

توجیه لغوی معنی و مفهوم کلمه حق :

حق در فرهنگ‌های عربی به معانی چند آمده است از جمله :
میر سیدشریف جرجانی در کتاب «التعریفات» در مورد حق چنین یاد میکند.

«الحق اسم من اسمائه تعالی . والشیخی الحق ای الثابت حقیقه
و يستعمل فی الصدق والصواب ایضاً و فی اصطلاح اهل المعانی
هو الحكم المطابق للواقع ، یطلق علی الاقوال والعقاید والادیان و
المذاهب باعتبار اشتمالها علی ذلك و یقابله الباطل اجمال
کلام او اینست که حق در اصطلاح اهل معانی حکمی است که با
واقع مطابقت داشته باشد و اطلاق حق بر اقوال و عقاید و ادیان
و مذاهب نیز باعتبار اشتمال هر یک از آنهاست بر میزان مذکور یعنی
مطابقت آن با واقع و مقابل حق باطل است و به معنی صدق و صواب
نیز استعمال شده است اگر چه صدق فقط در اقوال شیوع داشته و
مقابل آن کذب است .^۲

خلاصه آنکه اطلاق صادق بودن حکم باعتبار مطابقت آن
با واقع است و حق بودن باعتبار مطابقت واقع با حکم است .

وی در حواشی خود بر شرح مطالع الانوار در این باره بطور
مبسوط سخن گفته و مختصری از آن را تهنوی در کشف اصطلاحات
فنون نقل کرده است .

۱ - التعریفات ، مصر ، مطبعه حمیدیه ، ۱۳۲۱ ه . ق . صفحه ۶۱ .

۲ - رجوع کنید به تحلیل ذهن تألیف برتراند راسل ترجمه منوچهر بزرگمهر صفحه (۲۹۱ -

۶۳) تهران خوارزمی .

ابوالبقا در کتاب «الکلیات» چنین می نویسد: «حق الشئی واجب وثبت..... والحق: القرآن و ضد الباطل و من اسمائه تعالی او من صفاته بمعنی الثابت فی ذاته و صفاته..... والحق مصدر ایطلق علی الوجود فی الاعیان... و علی الوجود الدائم و علی مطابقة الحکم و یشتمل علی الحکم للواقع و مطابقة الواقع له و الحق اسم فاعل و صفة مشبهة یطلق علی الواجب الوجود لذاته و علی کل موجود خارجی و علی الحکم المطابق.....^۱ خلاصه کلام این است که:

حق بمعنی ثابت است زیرا نقیض باطل و معدوم است. و از نام های خدا یا صفات اوست و معانی دیگر آن: قرآن، حکم مطابق واقع، موجود عینی، وجود دائم و غیره است.

مؤلف معیاراللفه میگوید: حق از نام های خدا یا از صفات اوست و بر قرآن، نقیض باطل، کاری که البته واقع شود، عدل، اسلام، مال، ملک، واجب، موجود، ثابت، راست و درست، سزاوار، مرگ، حزم و بهره معین کسی و غیره اطلاق میشود و جمع آن حقوق میباشد^۲.

در کشف اصطلاحات الفنون «آمده» الحق بالفتح فی اللغة: ثابت و سزاوار و درست و راست و واجب و کاری که البته واقع شود و راستی و نامی است از نام های خدا تعالی..... قال المحقق التفتازانی فی شرح العقاید «الحق هو الحکم المطابق للواقع یطلق علی العقاید و الادیان و المذاهب.....»^۳.

۱- ابوالقاء - الکلیات تهران ۱۲۸۶ ه. ق. صفحه ۱۴۸ - ۱۴۹ در اینجا منظور از اسم فاعل مفت است.

۲- معیاراللفه تألیف میرزا محمدعلی شیرازی چاپ ۳۱۱ ج ۲ ص ۲۳۹.

۳- تهانوی. محمدعلی، کشف اصطلاحات الفنون. کلکته ۱۲۸۲ ه. ق. ج ۱ ص ۳۲۹ - ۳۳۰ و نیز رجوع شود به مقاله دکتر سید احمد فاطمی تحت عنوان «حق و معانی آن در اصطلاح فقهاء» نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مشهد شماره ۹/۸ و صفحه ۱۱۷ پائیز ۱۳۵۲ شمسی.

تهانوی در کتاب مذکور معانی مختلف کلمه حق و بسیاری از ترکیبات آن را نقل نموده است .

از توالی این معانی که برای کلمه حق ذکر شده است غالباً توهم میشود که برای حق برحسب اصل لغت معانی متعدد و مختلفی است و از قبیل لفظ عین است که برای آن در کتب لغت حدود هفتاد معنی مختلف گفته و آن را مشترك لفظی دانسته اند .

این توهم ناشی از دو چیز است : یکی آنکه شرایط فرهنگ نویس را آن طوری که باید ندانسته اند دیگر آنکه خصوصیات موارد و مصداق استعمال کلمه را جزء معنی اصلی کلمه می نوشته و از اعمال فکر در تحلیل و بررسی معنی و مفهوم حقیقی و جدا کردن آن از خصوصیات مورد استعمال خودداری نموده اند .

توضیح دو مطلب فوق از این قرار است که اولاً مؤلفان فرهنگ نامه ها آنچه را اهمیت داده و درصدد تکمیل آن بوده اند آنست که کلیه موارد استعمال هر لغتی را بدست آورده و جمع آوری نمایند و هیچگاه در نظر ندارند کدامیک از موارد استعمال معنی حقیقی کلمه بوده و کدام یک بطور مجاز استعمال شده است و معلوم است که استعمال اعم از حقیقت است - علاوه بر اینکه چون تشخیص حقیقت و مجاز بودن مورد استعمال کلمه تحت قواعد مخصوصی است که عبارت از تبادل و غیره باشد چنانکه گفته اند ، لذا بر فرض اینکه مؤلف فرهنگنامه بی ادعا نماید که استعمال کلمه ای در فلان معنی بوجه حقیقت است یا مجاز ، هیچگاه چنین ادعایی شایسته تصدیق نیست برای کسی که خود آگاه بقواعد مذکور بوده و استعداد تشخیص و امتیاز دادن حقیقت از مجاز را دارد .

ثانیاً باید دانست که نظر باینکه هر لفظی مورد استعمال خود

را بیان میکنند و هر مورد و مصداق محفوف به خصوصیات و مشخصات گوناگون است و از این جهت در اثر استعمال کلمه خصوصیات مصداقی در لفظ کاشف از آن سرایت کرده و چنان وانمود مینماید که گویا خصوصیت مورد جز مفهوم آن لفظ است لذا جای این توهم خواهد بود که خصوصیت مورد استعمال را جز مفهوم حقیقی آن لفظ پندارند غافل از اینکه مفهوم چنین لفظی خیلی ساده بوده و به هیچ وجه خصوصیات مختلف مصادیق آن در اصل مفهوم کلمه دخالتی نداشته است و از همین قبیل است کلمه حق و بنابراین باید دانست که مفهوم حقیقی کلمه حق چیست؟

مطابق قاعده اطراد و استقراء از موارد استعمال حق چنین استنباط میگردد که حق تقریباً عبارت است از «هر امر ثابت واقعی» و این معنی در تمام موارد استعمال حق صادق است پس خدا را حق گوئیم زیرا به برهان عقلی امری است ثابت و اطلاق حق بر قرآن باعتبار ثبوت آن از طرف خداوند است چنانکه هر چیزی که ثابت نیست آن را باطل گویند و همچنین است اطلاق حق بر کاری که البته واقع خواهد شد. اما اطلاق حق بر عدل باین اعتبار است که عدل عبارت است از تناسبی که میان منافع عمومی و منافع فردی حاصل آمده و بصورت قانون در آمده باشد و پایه انتظامات جهان بوده و مایه ثبات و بقای موجودات عالم گردد و هر زمانی که در تعادل و توازن موجودات خللی وارد آید از دو حال بیرون نیست یا اینکه طولی نخواهد کشید که توازن سابق را دوباره بدست آورده و آب رفته به جوی خود باز میگردد و یا اینکه بجای توازن از بین رفته، توازن و تعادلی دیگر جایگزین آن خواهد گشت. اما اطلاق حق بر اسلام باعتبار همان ثبوت و تحقق آنست که نزد مسلمانان مورد یقین همگی

شده است و همانطور است اطلاق حق بر راست و راستی و درست و سزاوار و مرگ و حزم با قطع نظر از خصوصیات موارد استعمال که خارج از مفهوم حق است. اما اطلاق حق بر مال و ملک و بهره معین شخصی باعتبار ثبوت و تحقق اشیای مذکور است که به حکم قانون و یا قرارداد ثابت و معین گردیده است.

حاصل کلام اینکه «امر ثابت واقعی» در تمام موارد سریان دارد. و نیز همینطور است اطلاق حق به معنی مصدری در مقابل بطلان و اطلاق آن بوجود در اعیان یا بر وجود دائم و بر مطابقت حکم و آنچه مشتمل بر حکم است با واقع. در اینجا دونگته دیگرشایان توجه است:

۱ - اطلاق حق بر واجب الوجود و بر هر موجود خارجی و بر حکم مطابق واقع و آنچه مشتمل بر حکم مذکور است از اقوال و مذاهب و موارد مذکور دیگر باعتبار بودن حق است. اسم فاعل یا صفت مشابه در مقابل باطل نه باعتبار معنی مصدری و مقابل بطلان.

۲ - نکته دیگر این است که تنها باطل و بطلان در مقابل حق قرار ندارند بلکه حق با امور مختلفی تقابل دارد که هر یک در مقام مناسب خود قرار می گیرد و از آن جمله است:

۱ - تقابل حق با باطل باعتبار واقع است (ثبوت و عدم ثبوت) و بحث آن در لغت و فلسفه است.

۲ - تقابل حق با واجب باعتبار متعلق است که به اعتباری واجب و از حیثیت دیگری حق است و محل تحقیق آن «علم اخلاق» میباشد.

۳ - تقابل حق با حکم باعتبار امکان اسقاط یا عدم امکان اسقاط آن و تجزیه و تحلیل آن در علوم فقه، حقوق و قانون مدنی است.

۴ - تقابل حق با صدق باعتبار مطابقت خبر با واقع (صدق) و باعتبار مطابقت واقع با خبر (حق) و تحقیق آن در علم معانی و بیان است.

۵ - تقابل حق با عدل باعتبار اینکه عدالت موجب وجود حق است و بالعکس و بررسی آن در علم حقوق است.

۶ - تقابل حق با اخلاق باعتبار اینکه مفهوم حق باختلاف اخلاق ملل است و بحث از آن در علوم اجتماعی میباشد.

۷ - تقابل حق با قانون باعتبار دلالت است که قانون دال و حق مدلول آن است و بررسی آن در حقوق سیاسی است. این بود بررسی اجمالی از تطور و تحول کلمه حق در فرهنگ نامه‌ها.

حق چیست ؟

در علوم اجتماعی و حقوق و اخلاق و برخی از علوم دیگر برای حق معیارهای مختلفی وجود دارد که تحدید اجمالی آن چنین است :

آنچه بنفع بشر و برای اوست حق نامیده میشود. حق طلبی است که فرد از سایر افراد جامعه دارد. حق نیرویی است که نیروی دیگری را در برابر خود متوقف یا تحریک میکند مانند نیروی طبیعی که جسمی را متوقف و یا بکار میاندازد.

این سد^۲ و منع ناشی از اجبار نیست بلکه الزامی است از نیروی اخلاق و امر میکند که حق را باید محترم شمرد. حق خصوصیت یا خاصیتی است توأم با حیات و بمحض جنبش جنین حق حیات باو

۱ - رجوع شود به مجلة المقتطف السنة السادسة ج ۱ ص (۱۲۹ - ۱۳۰).

۲ - در اینجا منظور از سد و منع متوقف یا ساکن کردن نیرو است و مقصود سد و منع کلامی و فلسفی نیست.

تعلق می‌گیرد و از گهواره تا گور باید از آن متمتع و بهره‌مند باشد و به نسبت و مراتب و تطورات گوناگون در شئون مختلف حیات حقوق فرد باید با درجات سن او متناسب باشد. حق قدرتی است بر تملک یا تقاضای آنچه را که زنده بآن نیازمند است و بطور معمول از طرف قانون بشخص داده میشود^۱.

انسان چون مجموعه‌ای از موجودات مادی و مجرد است یعنی مشتمل است بر جماد، نبات، حیوان، روح و عقل و از طرفی اجتماعی نیز هست پس با تمام قوانین کون سر و کار دارد و باید بقدر لزوم از آن‌ها آگاه باشد و همین آگاهی و علم مشعل هدایت و منبع انتفاع اوست. قبل از همه باید با قوانین طبیعی آشنا شد و با آشنائی آنها را مورد استفاده قرار داد و از مضرات آنها بربکنار ماند. زیرا قوانین کون‌ازلی وابدی است و بر یک نسق همواره بکار خویش اشتغال دارد و جهل و علم بشر در تأثیرشان موثر نیست تا گفته نماند که آنچه را در طبیعت قوانین نام نهاده‌اند از روی تسامح است و از خواص طبایع اشیاء باین کلمه تعبیر شده که نه سیطره‌ای در خارج از ذات اشیاء در میان میباشد و نه قوه مجریه‌ای در کار است و نه وضع و نسخ دارند بلکه تعبیر و تفسیری است از خواص ذاتی اشیاء و بیان جهت ارتباط مخصوص ما بین اجزای کون که آنهم ذاتی است و عدم تخلف و تغییرناپذیری آنها از اشیاء ابداً وازلاً، ناشی از ذوات اشیاء میباشد و ذاتی شیئی قابل انفکاک^۲ از شیئی نیست.

معنی ثبوت حق برای بشر آن نیست که حق هرگز دستخوش

۱ - رجوع شود به ترمینولوژی حقوق ص ۲۱۶ و نیز رجوع شود بحقوق مدنی ایران تألیف

دکتر سید علی شایگان تهران ۱۳۱۶ ص ۱۰ - ۱۰.

۲ - ذاتی شیئی بین الثبوت للشیئی « ولا ینفک عنه » (شرح منظومه سبزواری، چاپ ناصری

ص ۴۲).

تجاوز و در نتیجه محرومیت ها نخواهد شد بلکه منظور این است که حق قابل محو و نابودی نیست ولی چه بسیار حقوقی که پایمال و یادار معرض غصب و تجاوز واقع گردیده ولی محو و باطل نشده است و برای مظلومان و ستمدیدگان همیشه ثابت و مقرر است و در معرض بازگشت بصاحب آن خواهد بود زیرا حق قائم به اصل عدالت است و از این جهت گفته میشود که : «حق فلان پایمال شد» ولیکن هرگز گفته نمیشود که حق محو و باطل گردید.

منشأ حق :

آیا حق بخودی خود برای بشر موجود و با او همراه است و یا بواسطه امر خارج از وجود بشر بوجود آمده است - اعم از اینکه امر خارجی خدای جهان و یا ناموس طبیعت و یا مقتضیات وقت و محیط و یا هیأت جامعه بوده باشد هر یک از اقسام مذکور معتقدانی دارد که آن را انتخاب نموده و ممکن است أدله ای هم بر اثبات منتخب خود داشته باشند. مثلاً کسانی که بشر را بالطبع محروم از هر حق دانسته و خدا یا طبیعت را معطی حق میدانند چنین استدلال میکنند :

انسان در آغاز خلقت از هر مال و متاعی دست خالی بدنیا آمده و به هیچ وجه دارای مایه و سرمایه ای نیست ، قوا و اعضائی که دارد هر گاه عطوفت پدر و مادر و بخشش طبیعت با او نرسد در حکم زوال و نیستی است و خلاصه آنکه از آغاز آفرینش تا آخرین دم زندگانی خود را به طبیعت بسته و از پستان طبیعت رشد و نمو می نماید و بطور تدریج دارای حقوقی میگردد.

گروه دیگری چنین استدلال میکنند که بشر در اصل برای زندگانی بدنیا میآید پس حیات و زندگانی با وجود او هم آغوش و

بلکه هریک عبارت از دیگری است پس حق حیات لازمه وجود او بوده و با او همراه است و چون ریشه و اساس سایر حقوق بشری همان حیات است^۱ بنابراین، حقوق بشری با وجود بشر لازم و ملزوم بوده و به تبع وجود بشر متحقق و ثابت است. سخنان متفکران دیگر کم و بیش از منفرعات دو نظریه مذکور است و از اظهار نظر در این دو قسم از طرز تفکر، حال باقی عقاید تا حدودی معلوم میگردد. آنچه در مورد رجحان یکی از دو تفکر یاد شده بردیگری بنظر میرسد این است که ما وقتی که به واقعیت موجود بشری کمی نزدیک شویم و ارزش موجودیت او را با عقل بسنجیم و مقدار تأثیرش را در جهان هستی در نظر بیاوریم می توانیم باین حقیقت اعتراف نمائیم که وجود بشر سرچشمه هر حقی است آیا می توان وجود انسان را - بفرص اجتماع شرایط و مقتضیات وجود - خالی از حیات دانست؟

چگونه می توان به موجودیت موجود معترف بود و حق حیات را از او سلب نمود، حق حیات با حیات به انسان اعطا شده و در این تردیدی نیست. حق حیات منشاء آن خود فطرت و طبیعت بشر است نه قوانین و مقررات موضوعه و این نخستین حقی است که با انسان بوده و لازم او میباشد^۲.

حق انفرادی و اجتماعی :

همینکه یک فرد انسان بدنیا می آید زندگی فصل اخیر وجود او بشمار میرود و همان اولین حق طبیعی برای او محسوب میگردد و لیکن این حیات در عالم تحلیل عقلی به دو قسم حیات منحل

۱ - رجوع شود بجله الزهر شماره ۱۸ صفحه ۵۷۹ - ۵۸۶ و ۷۴۷ - ۷۵۴ و تمهید

فی علم الاجتماع ص ۱۱۹ - ۱۲۲ .

۲ - رجوع شود به فلسفه حقوق کاتوزیان ج ۱ ص ۱۴ - ۱۹ .

میگردد: حیات انفرادی و حیات اجتماعی^۱ اثر حیات انفرادی دفاع شخص است از خود یعنی دوری جستن از هر چه حیات او را بخطر اندازد ولیکن گاهی طبیعت زندگانی بشر اقتضا میکند که یک نفر در بعضی موارد قربانی دیگران گردد چرا؟

برای اینکه شخص همینکه بدنیا آمد خواهی نخواهی ستونی از کاخ اجتماع را تشکیل داده و عضوی از اعضای هیأت جامعه بحساب آمده است. این همان حیات اجتماعی هر فرد است که با حیات انفرادی در وجود و تحقق یکی و در عالم تحلیل و اختلاف آثار آن بدو صورت درمیآید:

انسان مدنی بالطبع است:

اثر حیات اجتماعی یک فرد چنانکه اشاره شد همان است که گاهی حیات فردی که در مقابل حیات جامعه ذره بی مقدار است قربانی مصلحت اجتماعی میگردد از این ارتباط قهری فرد بجامعه گاهی باین جمله تعبیر میشود که «انسان مدنی بالطبع است» و گاهی باین جمله که «انسان موجود اجتماعی است» بدو اعتبار:

تعبیر اول باعتبار این است که وجود و حیات فردی اصیل و مقدم بوده و حیات اجتماعی فرعی و پس از آن بوجود آمده است در نتیجه طبیعت حال و احتیاجات و مقتضیات زندگانی و احوال محیط چنین ایجاب نموده است که هر فردی زندگانی اجتماعی داشته باشد.

تعبیر دوم باین اعتبار است که علت غائی اصل خلقت یک حیات اجتماعی است که برطبق مفاد: «خلقتکم للبقاء لا للمفناء» مستلزم بقاست و در نظر عقل وجود و حیات فردی گرچه ذاتاً بر حیات اجتماعی مقدم

است ولی در حقیقت مقدمه و طفیلی^۱ حیات اجتماعی است و بنابراین حیات شخصی و استقلال فردی، در حیات جامعه مندمج و مستهلک است تطورات و تغییراتی که در مقررات و قوانین مربوط به حیات فردی و اجتماعی صورت می‌گیرد بیشتر ناظر باختلاف نظر و تقدیم یکی از دو اعتبار بردیگری است و بطور کلی حیات جامعه بمنظور تماس مستقیم و اتصال حیاتی به فرد ضامن حمایت افراد و حفظ حیات آن‌ها گردیده و در زیر پروبال خود، افراد را بیمه می‌نماید و حتی گاهی از خودکشی نیز جلوگیری و آن را حرام می‌پندارد چنانکه در حقوق اسلامی مقرر است.

واجب قانونی و ادبی :

حق حیات فرد متضمن دو تکلیف است^۲

۱ - تکلیفی نسبت بدیگران و از آن به «واجب قانونی» تعبیر میشود زیرا قانون ضمانت اجرای آن را بعهدده دارد.

۲ - تکلیفی نسبت بخود و از آن به «واجب وجدانی یا ادبی»^۳ تعبیر میشود زیرا چنین تکلیفی متکی به وجدان و دستور اخلاقی است. واجب قانونی حق حیات این است که هیچ فردی نمی‌تواند دیگری را به قتل برساند و یا وسائل قتل او را فراهم نماید و اگر چنین نماید گرفتار خواهد شد.

۱ - از لحاظ اینکه حیات فرد تشکیل دهنده و جزئی از حیات اجتماع است مقدمه است و از نظر اینکه اصلی نیست طفیلی میباشد.

۲ - برای این اصطلاح رجوع شود بتاریخ الفلسفه اسعد فهمی ص ۲۹۸ - ۳۰۰ و نیز رجوع شود به سیر حکمت از فروغی ج ۲ ص ۲۸۹ - ۲۹۰

۳ - اصطلاح واجب ادبی از تاریخ نفسه اسعد فهمی گرفته شده و عبارت این است : «الواجبات تکلم الفیلسوف فی احد مباحثه عن الواجبات و قسمها الی طائفتین : واجبات حق و واجبات فضیلة ... و الثانیة لا نلتزم بها الا فی الباطن و نیز گوید: الواجب هو قانونی ... و ادبی و نیز گوید و الحق اساس الواجبات النقیة يتضمن الحق الطبیعی و الحق البوضعی فالحق الطبیعی غریزی و مكتسب و خاص او مشترك او عام»

واجب ادبی عبارت از این است که شخص در مقابل وجدان خود حیات خود را حفظ نموده و وسائل مشروع آن را تهیه و فراهم نماید و در صورت وقوع در مخاطره از خود دفاع نماید. این قسم دفاع در صورتی که مطابق شروط و جهات مجوز قانونی باشد هیأت جامعه و قانون کشوری نیز از او پشتیبانی نموده و این حق را باو میدهد.

عبارت دیگر در مقابل هر حق دو تکلیف موجود است تکلیفی نسبت به مردم و تکلیفی نسبت بخود:

۱ - در مورد اول، مردم بایستی که حقوق خود را در همه حال محترم شمرده و در معرض هیچگونه تعرض و تجاوز قرار ندهند زیرا گفتیم که حق نیروئی است که نیروی دیگری را در مقابل خود متوقف می نماید.

البته این نوع حقوق را قوانین موضوعه محافظت و ضمانت کرده اند و چنانچه بدان تعرضی شد متعرض باید تعقیب و مجازات گردد و در این قبیل موارد دستگاه قضائی، موضوع را بررسی میکند.

۲ - تکلیف دوم متوجه به صاحب حق است که باید حق خویش را آنطور بکار برد که متضمن خیر خود و صلاح دیگران است. در برخی از این حقوق، قوانین کشوری دخالت نمی کنند مگر آنکه شخص عملی انجام دهد تا عنوان دخالت محقق گردد مانند منع دیوانگان از تصرف در مال خود یا تصرف مالک در ملک خود بطوریکه به زیان همسایگان منتهی شود.

حق استرزاق (معیشت):

گفتیم که حق حیات عبارت از استحقاق شخص به حیات خود میباشد ولیکن آیا معنی استحقاق حیات غیر از این است که حیات خود را ادامه دهد یعنی دست بگیریان و وسائل زندگانی شده و با سعی

و عمل از محیط خود استرزاق نموده و معیشت خود را فراهم سازد. این سعی و عمل که لازمه ادامه حیات است یک واجب کوچکی است زاییده حق حیات و معنی وجوب آن حکم عقل است به لزوم آن و همین واجب ضمناً مولد حق استرزاق فرد بوده و برای هر فردی سهمی را از این سفره گسترده مقرر میدارد، بعبارت دیگر بدون رعایت واجب مذکور از طرف فرد حق استرزاق مورد تصدیق عقل و عرف نبوده و با رعایت واجب مذکور محرومیت فرد از حق استرزاق برخلاف قانون عقل و عرف خواهد بود. از نظر وجوب سعی و عمل و تلاش در کسب معیشت گاهی قانون یعنی قدرت هیأت جامعه در آن دخالت نموده و چه بسا می‌تواند برای سستی در انجام آن کیفی برای متخلف مقرر دارد از نظر اینکه عالم طبیعت عالم تزامم مصالح و منافع افراد نسبت به یکدیگر است، و با اقدام به بعضی اعمال افراد برای استرزاق بضرر و زیان هیأت جامعه تمام میشود و بالاخره اگر هیأت جامعه در آن مداخله نکند منجر به نزاع و هرج و مرج خواهد گردید و مصالح هیأت مجتمع را به مخاطره خواهد انداخت. لذا قانون برای استرزاق افراد حدودی مقرر داشته و افراد را از بعضی عملیات و لوائیکه به منظور استرزاق باشد بازداشته و در صورت تخلف کیفرهایی برای آنان مقرر میدارد.

حق طبیعی و موضوعی:

حق را باعتبار وضع و عدم آن به حق طبیعی و موضوعی تقسیم کرده‌اند:

۱ - حق طبیعی مانند حوادث و وقایع جهان که تابع مقتضیات و عللی است که با حصول معلول خود رابطه و تناسب ذاتی داشته

و با تحقق کلیه جهات مؤثر در حصول معلول خود آن معلول خواهی نخواهی بوجود خواهد آمد.

۲ - حق موضوعی حقی است که باعتبار شخص یا اشخاصی ثابت و متحقق میگردد چنین حقی وقتی قابل اجراء است که تمام جهات مناسب را واضع در نظر گرفته و رعایت آنها را نموده و حدود حق و حقوق را بفراخور آن مناسبات تعیین و مقرر داشته باشد و بنا بر این اگر رعایت همگی جهات مقتضی نشده و قانونی وضع شود به همان درجه از اهمال در رعایت جهات مذکور حق موضوع نزدیک بشعاع باطل شده و از کانون و مرکز حق و حقیقت دور خواهد بود. از این بیان معلوم گردید که باطل هر اسری است که وجه غیر متناسب را نشان داده و مطابق مقتضیات موضوع نباشد. کلمه باطل ممکن است معانی مجازی داشته باشد و مراد از آن معنایی باشد که خارج از مفاهیم عرف زمان بوده و باقراین ضمیمه مثلاً یک معنای وسیع تری داشته باشد مثل اینکه لبید شاعر دوره جاهلی گفته است:

الاکل شیئی ما خلا الله باطل وکل نعیم لا محاله زائل

که ماسوای حق را همه سراب و باطل دانسته است.

با توجه به مطالبی که ذکر شد معلوم میشود که حق را مراتب و درجاتی است و باطل نیز چنین است. حق و باطل دو موضوعی هستند که از حیث زمان و مکان قابل تغییر و تبدیل می باشند، سبب و علت آن این است که تشخیص این دو موضوع به دست جامعه و افراد متفکر هر ملتی است و چون منطقی و عادات و آئین هر ملتی با ملل دیگر متفاوت و متغایر است بلکه منطقی و عادات یک فرد معین نیز ممکن است برحسب اختلاف سن و نوع زندگانی او مختلف و متغیر گردد لذا تشخیص حق و باطل نسبت به هر موضوعی ممکن

است برحسب اختلافات مذکور متفاوت و قابل تغییر باشد و بهمین جهت است که حق و باطل را از مسائل علوم اجتماعی دانسته و مربوط بدان انگاشته‌اند. تا آنجا که یک موضوع بخصوص ممکن است نسبت به بعض خصوصیات منضمه حق باشد و همان موضوع نسبت به بعض دیگر از خصوصیات باطل باشد، چنانکه همین حال متحقق است در کلیه موضوع‌هایی که بوجوه و اعتبارات، مختلف میگردند و از این جهت است که بعضی از دانشمندان برآنند که کلیه قضایای علمی نسبی بوده و غیر ثابت می‌باشند و بر همین مبنی گویند که احکام اسلامی برحسب عناوین ثانوی مختلف میشود.

حق موضوعی را می‌توان تعریف نمود:

پیش از توضیح مطلب بیان چند مقدمه ضروری است:

۱ - از مباحث لغوی و دیگر مباحثی که گذشت چنین استنباط میشود که حق عبارت از مفهومی است ذهنی و عقلی و منتزع از امر بالنسبه ثابتی است که برحسب ذات قابل تغییر و برحسب اختلاف زمان و مکان متفاوت بوده اعم از اینکه کشش پیدا نموده و تغییر حدود داده باشد و یا اینکه بکلی بواسطه تباین عادات و آئین ملل تغییر ماهیت داده و متشکل به اشکال مختلف گردد^۱.

۲ - شخصیت هر شخصی در عین حالی که ثابت است بواسطه تحلیل اجزای بدن و جانشین شدن تدریجی اجزای دیگر بجای اجزای از دست رفته به توسط تغذیه همواره در تغییر بوده و پس از چند سال اجزای بدن شخص بکلی عوض شده است.

۳ - تعریف حقیقی برای مفاهیم ذهنی و متغیر غالباً غیر ممکن است زیرا حدود متغیر را نمی‌توان تحت حدی معین و مقیاس واحدی در آورد. اینکه گفته‌اند کانت گفته است:

۱ - کلیات مقدساتی حقوق ص ۱ تهران ۱۳۴۸.

«حق عبارت از استقلال شخصی است» منظور از استقلال شخصی همان آزادی شخص در فکر، اراده و عمل و غیره است و اکتفا به استقلال شخص در تعریف حق از نظر اکتفای به بیان اسکلت و شالوده آنست و گرنه هیچ مصداق حقی باین سادگی وجود نداشته بلکه محفوف به شرایط و خصوصیات معتبری است و جهات و خصوصیاتی را موانع وجود حق دانسته‌اند. اینکه برخی گفته‌اند حق آنست که قابل احقاق و جبران باشد در همه جا و نسبت به تمام مصادیق حق صادق نیست مثلاً حق حیات فردی در صورت مقتول شدن قابل احقاق نیست اگر چه از نظر حقوق اجتماعی فقط قابل جبران باشد و نیز حق نفقه پدر و مادر مثلاً در صورت تخلف نمی‌توان از گذشته درخواست جبران آن را نمود بطوریکه فرزند را مدیون آن دانست. همین‌طور است باقی صفات و جهاتی که در تعریف حق گفته شد اعتبار هر یک بطور کلی است چنانکه درپاره‌یی از حقوق شروطی و فقد موانعی معتبر خواهد بود که در سایر حقوق معتبر نبوده بلکه کیفیات دیگری مخالف آن شروط در ثبوت آن‌ها دخالت خواهد داشت.

خلاصه اینکه آنچه در تعریف حق معتبر بوده همه جا و همه وقت صحیح نیست و همین نکته که صفات متباین و متضاد در تحقق حقوق مختلف حکمفرماست سبب شده است که نتوان برای حق تعریف جامع و مانعی ذکر نمود ولیکن بعضی اصرار داشته‌اند برای حق تعریفی قایل شوند و از این رو ناچار شده‌اند از حیات اجتماعی و صفات متفاوت و مبادی حقوق یعنی از آداب و عادات متباین و احتیاجات متغیر ملت‌ها و کشورهای مختلف صرف‌نظر نموده و جهت جامع و مشترکی از میان انواع و اقسام حقوق در نظر گرفته و تعریفی برای آن بنمایند.

منابع و مآخذی که برای نوشتن این مقاله مورد استفاده

قرار گرفته است :

- ۱ - تحلیل ذهن تألیف برتراند راسل ترجمه دکتر منوچهر بزرگ سهر. تهران. خوارزمی ۱۳۴۸.
- ۲ - نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مشهد شماره ۸ و ۹ پاییز ۱۳۵۲.
- ۳ - فلسفه حقوق تألیف دکتر ناصر کاتوزیان، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.
- ۴ - مشرق گاهواره تمدن تألیف ویلدورانت ترجمه احمد آرام، تهران، فرانکلین، ۱۳۳۷.
- ۵ - ترمینولوژی حقوق تألیف آقای دکتر محمد جعفر لنگرودی، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۶.
- ۶ - مباحثی از تاریخ حقوق تألیف علی پاشا صالح، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
- ۷ - سیر حکمت در اروپا تألیف فروغی، تهران، ۱۳۱۸.
- ۸ - تاریخ الفلسفه تألیف حنا اسعد فهمی، مصر - المطبعة الیوسفیة، ۱۹۲۱ م.
- ۹ - کلیات، ابوالبقا، تهران، ۱۳۸۶.
- ۱۰ - معیار اللغة تألیف میرزا محمد علی شیرازی، چاپ ۱۳۱۱.
- ۱۱ - کشف اصطلاحات الفنون تألیف محمد علی تهانوی، کلکته، ۱۳۸۲.
- ۱۲ - مجله المقتطف، السنة السادسة، شماره ۱.

۱۳ - حقوق مدنی ایران تألیف دکتر سیدعلی شایگان، تهران

۰۱۳۱۶

۱۴ - شرح منظومه منطق تألیف حاج ملاهادی سبزواری

چاپ ناصری.

۱۵ - التعریفات تألیف میرسید شریف جرجانی، مصر، مطبعه

حمیدیه، ۰۱۳۲۱.

۱۶ - کلیات مقدماتی حقوق تألیف دکتر کی‌نیا، تهران،

دانشگاه تهران، ۰۱۳۴۸.

۱۷ - مجله‌الازهر شماره ۱۸.

۱۸ - تمهید فی علم الاجتماع تألیف دکتر عبدالکریم الیافی،

سوریه، مطبعه جامعه سوریه - ۰۱۳۷۲.

Après le mot Dieu, "HAGH" (droit) est peut-être le mot qui a été le plus employé, et interprété par l'homme.

Ce mot est mentionné dans toutes les oeuvres religieuses et philosophiques. La logique et le droit en ont longuement discuté.

Les encyclopedistes ont, a leur tours traduit et interprété ce mot selon leur conception Personelle.

Cet article traitera de la signification du mot "HAGH", de son origine, des droits individuels et sociaux, du droit de l'homme a s'assurer sa subsistance et de toutes autres formes de droits.

Dr. M. B. Huggati

Ein Überblick über die Entwicklung des Korankommentars von den Anfängen bis zur Zeit der Tabi'in.

Die Verfasser möchte mittels dieser Abhandlung die Leser und die Interessenten mit der Art und Weise der Korankommentierung von den Anfängen bis zur Zeit der Tabi'in bekannt machen, weil die Korankommentaren dieser Zeit die Grundlage für alle wichtigen und zuverlässigen Korankommentaren der späteren Epochen geschaffen haben.

Dieser Abhandlung liegen mehrere anerkannte Werke und Dokumente zugrunde; deshalb kann sie für die Interessenten eine gute Hilfe sein, um die Korankommentaren der ersten Perioden näher kennenzulernen.

Da der Koran am Anfang sehr einfach kommentiert wurde und dessen Kommentierung mit keinen wissenschaftlichen und technischen Vorschriften verbunden war, tauchen jetzt einige Fragen auf:

Soll man den Grund und die Ursache der späteren und massgebenden Prinzipien in den Ausserungen der damaligen Gelehrten suchen?

Beruhet die methodisch unterschiedlichen Korankommentaren der späteren Epochen auf die verschiedenen Lesungsarten und Interpretationen der Sahaba und Tabi'in?

Diese Abhandlung beantwortet sehr deutlich alle diesen Fragen; mit anderen Worten beschreibt die vorliegende Arbeit zusammenfassend die Entwicklung dieser Wissenschaft, nämlich der Interpretation und Kommen-

tierung des Korans von der Prophetenzeit bis zur Zeit der Tabi'in. Ausserdem gibt sie dem Leser die Kenntnisse und Möglichkeit, die existierenden Korankommentaren wissenschaftlicher und kritischer zu betrachten und festzustellen, ob in denen immernoch Spuren von den erwähnten Prinzipien merkbar sind.

